

اپیدمی «آمریکا گرایی» در اپوزیسیون ایرانی

آرش کمانگر

نیروهای سیاسی را برحسب مواضع ایدئولوژیک، سیاسی و کلا تاکتیک‌ها و استراتژی که اتخاذ می‌کنند، می‌توان به چند دسته تقسیم نمود. اما در عالم سیاست و مبارزات و فعل و انفعالات سیاسی، می‌توان این نیروها را به دو گروه مجزا نیز تقسیم کرد. دسته‌ای که اتکای خود را اساساً بر «پایینی‌ها» قرار می‌دهند و دسته دیگری که تکیه گاه خود را همواره و یا عمدتاً بر «بالایی‌ها» استوار می‌کنند. دسته اول برای رسیدن به آرمان‌های شریف و انسانی چون آزادی، دموکراسی، عدالت، استقلال و حق تعیین سرنوشت ملل، و در مصاف با قدرت یا قدرت‌های حاکم، تکیه خود را بر جامعه مدنی، بر وسیع‌ترین توده‌های «اعماق» قرار می‌دهد، آگاهگری و سازمانگری آنها و توانمند کردنشان برای برپایی سنگرهای مقاومت و جنبش خودرہانی را وظیفه تخطی ناپذیر خود تلقی می‌کند.

برای این نیروها، هدف نه «کسب قدرت» به هر وسیله، بلکه سازمان دادن «ضد قدرت» (اکثریت توده‌های لگدمال شده) برای به زیر کشیدن «قدرت سلطه گر» با هدف حاکم کردن جمهور واقعی مردم است. دیپلماسی و دیالوگ و ارتباط با این یا آن «قدرت» اگرچه از دایره محاسبات و سیاست گذاری‌های چنین نیرویی خارج نیست، اما واقف است و نیک می‌داند که اولاً «به هدف‌های شرافتمندانه، تنها از طریق روش‌های شرافتمندانه می‌توان دست یافت!» ثانیاً «دشمن دشمن ما، همواره دوست ما نیست» بلکه گاهی از دشمن موجود و خانگی نیز خطرناک‌تر است. از همین رو نیروهای سیاسی متکی بر اصل «خودرہانی مردم» اگرچه به استفاده از اختلافات قدرت‌های ارتجاعی و بهره گیری از فرصت‌های بین المللی بی توجه نیستند، اعتقادی به کرنش در برابر یک قدرت ارتجاعی و مجیزگویی برای آن، جهت رسیدن به هدف فوری خود یعنی به زیر کشیدن قدرت و دشمن خانگی ندارند. چرا که یک نیروی ترقی‌خواه و مردمی نمی‌تواند فلسفه سیاسی خود را بر اصول مشتمل کننده «ماکیاولیسم» استوار نماید.

دسته دوم اما همواره و یا عموماً عقربه ساعت خود را با عقربه ساعت «بالایی‌ها» و

«قدرت‌ها» تنظیم می‌کنند. پیروی از «جهت باد»، «موج سواری»، «پراگماتیسم» بی در و پیکر و بالاخره تمسک جستن به هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف، فلسفه سیاسی این جریانات را تشکیل می‌دهد. این جریانات بنا به ماهیت طبقاتی و سیاسی خویش که یک وجه آن «الیت گرایی» و «نخبه گرایی» است با «دموکراسی حقیقی» مخالفند. این جریانات اگر ضد دموکراسی نباشند، به آن نوع از دموکراسی باور دارند که نیابتی و غیر مشارکتی باشد یعنی جامعه‌ای مدنی مبتنی بر خود حکومتی مردم را باور ندارند و حداکثر به «پایینی‌ها» به عنوان «جمعیت رای دهنده» می‌نگرند که می‌بایست هر از چند سال عده‌ای از «فرزانه‌گان و نخبگان سیاسی» را به «بالا» بفرستند و سپس خود به خانه و کلبه و زاغه خود برگردند. از این رو حتا آن دسته از شاخه‌های خیرخواه این طیف سیاسی نیز که آرزوی برخی تحولات مثبت را در جامعه دارند، به دلیل بریده شدن «بند ناف‌شان» با «کانون‌های قدرت» در توهم آنند که به این خواست‌های شرافتمندانه خود بدون اتکا بر مردم آگاه و متشکل جامعه واقعیت ببوشانند از این رو تمام رسالت سیاسی خود را نوعی «تکدی گری» قرار داده‌اند یعنی در نهایت عجز، این مطالبات انسانی را از قدرت‌های حاکم گدایی می‌کنند. بحران خاورمیانه و استراتژی جدید امریکا در این منطقه سوق الجیشی، از جمله این رویدادهاست که «سرعت کله پا شدن» برخی جریانات سیاسی را تسریع نموده و به برخی نیز امکان داده که «بی سروصدا» و گاهی «با نهایت افتخار» ریل سیاسی خود را عوض کنند و با درک «شرایط زمانه» رو به سوی قدرت دیگری آورند!!

در همین راستا در دنیای جدید پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر و آغاز جنگ جهانی «چهارم» به بهانه مقابله با تروریسم و سرکشی از سوی ژاندارم بی رقیب جهان ایالات متحده شاهد آنیم که بسیاری از افراد و جریانات، با تشخیص جهت باد، دارند مسیر دولا شدن کمرشان را تغییر می‌دهند و با تئوری پردازی‌ها و توجیهات سیاسی جدید، مراتب چاکری و آمادگی خدمت‌گذاری‌شان را در برابر «امپراتور» بی مثال دنیای مدرن اعلام می‌کنند.

مثلا بسیاری از روشنفکران ایرانی معروف به اصلاح طلبان در دوره رفسنجانی از خدمات «سردار سازندگی» تجلیل نمودند، دردوره خاتمی با فرورفتن در رویای شیرین استحاله تدریجی جمهوری عصر شترچرانی به یک نظام مردمسالار، خود و مردم را «سرکار» گذاشتند و اکنون پس از تحریم انتخابات شوراها و لشگرکشی امریکا به عراق و شاخ به شاخ شدن قریب الوقوع آن با رژیم ایران، بی آنکه هیچ انتقادی از سیاست‌های تاکنونی خود بکنند، با سردادن فریاد «بن بست کامل نظام جمهوری اسلامی» به یکباره خرقة «مسالمت» و «دشمنی با هر نوع روش قهرآمیز» را به دور انداخته، با پوشیدن «لباس کابویی» آمادگی خود را برای

«جان نثاری» در راه اهداف «عمو سام» اعلام می‌دارند.

بدین ترتیب آقای نوری‌زاده که در موقع انتخاب جانشین خمینی، اندر وصف «میانه رویی» خامنه‌ای و علاقه او به نواختن «سه تار» سخن می‌گفت و در دوران پس از دو خرداد، به همه رسانه‌های فارسی زبان، سرویس می‌داد که پشت جناح «اصلاح طلب» حکومت صف بکشند، اکنون با پی بردن به عظمت «قدرت جدید» همچون نیما راشدانه، مرتضی‌مردیه‌ها و داریوش همایون- آرزوی روزی را می‌کند که مردم ایران به دست فرشته نجات بخش خود «مجمع نفتی-تسلیماتی» حاکم بر امریکا رها شوند. از همین رو نوری‌زاده سابقاً استحاله‌چی، اتحادیه اروپا را از اینکه دکترین «محور شرارت» و تبعات آن بر ایران را مبنای سیاست‌های خارجی خود قرار نمی‌دهند مورد انتقاد قرار می‌دهد، توگویی همین ایشان نبودند که مدتی پیش «سرنگون طلبان» را «متحد جناح تمامیت خواه رژیم» می‌دانستند؟! این تحول تنها در طیف رنگارنگ نیروهای لیبرال رخ نداده بلکه آنها هم که خود را «چپ یا دموکرات» می‌خوانند نیز در حال پوست اندازی هستند. بخش زیادی از چپ‌های اصلاح طلب، که تا دیروز از جناح خاتمی و بنابراین تداوم نوعی جمهوری اسلامی پشتیبانی می‌کردند، در چند ماهه اخیر فوج فوج ضمن اعتراف به بن بست نظام، مشغول عوض کردن «قبله سیاسی» خود هستند، شماری از آنها سخن از اتحاد با سلطنت طلبان می‌کنند و شماری فراتر از آن و یا علاوه بر آن، خواستار آن‌اند که همچون کرزای و چلبی در رکاب «ابرقدرت جهان» «دموکراسی تگزاسی» را برای مردم ایران به ارمغان آورند. خوشبختانه «عموسام» هم قول داده که بمب‌های پیشرفته او در کشور ۷۰ میلیونی ایران تلفات «غیرنظامی» زیادی بجای نگذارد.

از دیدگاه این افراد ، مردم ایران دو راه بیشتر ندارند: تحمل جمهوری اسلامی یا تامل بر رسالت

« آزادیبخش » کاخ سفید !! . نقد بی امان این موج « امریکاگرایی » و تاکید بر این اصل که « توده ها تاریخ سازند » و میتوانند و باید بدور از قلدرهای داخلی و بین المللی بر سرنوشت خود حاکم شوند ، میبایست به یکی از عاجل ترین وظائف هر انسان و نیروی ترقیخواه تبدیل شود.

زحمتکشان ایران قادرند با جنبش مستقل و انقلاب اجتماعی خویش از این دو راهی خطرناک پرهیز کنند . مردم ایران نه به خامنه ای و رفسنجانی و خاتمی نیاز دارند و نه به کرزای ها، چلبی ها و گارنرها . راه سوم ، سراب نیست ، دو راه دیگر اما باتلاقیست !

هفته نامه پیوند ، چاپ کانادا ، ۲ مه ۲۰۰۳